

نقدی بر نوشته های جهانگیر هدایت

محمد رضا نظری دارکولی نویسنده، منتقد فلسفه و ادبیات

DOR: [20.1001.1.27835480.1402.3.16.8.0](https://doi.org/10.27835/480.1402.3.16.8.0)

پیام داستان‌ها را در خود دارد و می‌توان گفت محور اصلی معنا در نوشته‌های کوتاه جهانگیر هدایت است. می‌دانیم که در ادبیات انگیزه‌ی بنیادین نقش آفرینی ریش‌خند همیشه انتقاد بوده و اینکه وابسته به جهان‌نگری نویسنده متوجه‌ی وضعیت‌های گوناگون شده است. من اینجا می‌توانم آن وضعیت‌های بی‌شمار را در دو دسته تقسیم کنم که تمام هنرها و حتی علوم تاکنون مشغول بررسی‌شان بوده‌اند، وضعیت‌های اجتماعی، وضعیت‌های وجودی. وضعیت‌های اجتماعی تمامی چگونگی‌های خارجی زندگی انسان در جمع هم‌نوعان خودش، از جمله، منطق، روابط، سیاست، اقتصاد، اخلاق، آموزش‌های جمعی، صلح و جنگ است که بسیاری از آثار ادبیات تاکنون به بررسی آن‌ها پرداخته و یکی از رویکردهای روایت در ادبیات، طنز انتقادی بوده است. دسته‌ی دوم این وضعیت‌ها در واقع مربوط به طبیعت و هستی دنیا می‌شوند که می‌توانیم آن‌ها را وضعیت‌های وجودی بخوانیم و شامل شک‌ها، فلسفه، جهان‌نگری، باورهای متافیزیکی، موضوع تولد و مرگ، آینده و بنیادهای وجود می‌شوند. وضعیت‌های وجودی نیز در ادبیات موضوع بسیاری از آثار بوده‌اند، مخصوصاً در عصر مدرن



محمد رضا نظری دارکولی

جهانگیر هدایت یک نویسنده‌ی رئالیست است که با ساده‌نویسی مستقیم خود خواننده را بسیار به داستان نزدیک می‌کند. در اینجا چند نوشته‌ی کوتاه از جهانگیر هدایت را مورد بررسی قرار می‌دهم و می‌کوشم این نقد تصویر روشنی از چگونگی معنایی و زبانی نوشته‌های او بدهد. یکی از عنصرهای مهم نوشته‌های جهانگیر هدایت که در بیشتر داستان‌های او به وضوح دیده می‌شود نوعی طنز است که می‌توان آن را عنصر ریش‌خند نامید. این ریش‌خند به واقع شالوده‌ی بیشتر نوشته‌های کوتاه او بوده

* M.N.Darkoli@gmail.com

مرد بر آن می‌شود از درخت انتقام بگیرد. روز بعد همسر او از وجود یک اری برقی در انباری خانه خبر می‌دهد. همچنین متوجه می‌شود در روزنامه نوشته‌اند یکی از درختان خیابان با مشخصات همان درخت شاکی توسط افرادی ناشناس قطع شده و موضوع تحت پی‌گرد قانونی قرار گرفته است. داستان کوتاه جهانگیر هدایت اینجا پایان می‌یابد و ما به روشنی درمی‌یابیم عنصر ریشخند مهم‌ترین کانون توجه در آن بوده و از نوع نقد وضعیت‌های اجتماعی است که به دو مورد مهم آن اشاره می‌کنم، یکم اینکه وقتی مرد با درخت تصادف می‌کند سرش گیج رفته و روی زمین می‌فتد، عابران به او کمک می‌دهند بلند شود اما یکی از همان افراد کیف پولش را می‌دزدد، اینجا روابط و اخلاق اجتماعی به ریشخند گرفته شده است، گویی می‌خواهد اعتراض کند که دیگر به مهربانی افراد هم نمی‌شود اعتماد کرد چون معمولاً پشت هر کمکی انسان دوستی و دیگرخواهی نیست، اما برای اینکه عنصر ریشخند امید اخلاقی را از داستان نگیرد می‌بینیم راننده‌ی تاکسی از مرد پول نمی‌گیرد تا نشان دهد در جامعه هنوز انسانیت به تمامی نمرده است. ریشخند دوم و مهم داستان نیز اهمیت دادن فراتر از معمول گروه برگزیده‌ی جامعه به درختان است (در اینجا درخت یک نمونه از وجودهای غیرانسانی است)، طوری که گویی وجود درخت از انسان مهم‌تر دیده می‌شود یا در واقع انسان بی‌ارزش شده است، اگر بخواهم نمونه‌ی دیگری برای این موضوع پیش بکشم به حیوانات اشاره می‌کنم، فرض کنید انسانی را به جرم آسیب رساندن غیرعمدی به یک اردک اعدام کنند. در داستان جهانگیر می‌بینیم مرد متهم بر اثر تصادف با درخت آسیب دید اما مسئولین بدون توجه به او شکایت درخت را بررسی می‌کنند. به نظر من جهانگیر با این داستان یک ریشخند بسیار جالب توجه به بی‌شعوری

به سبب کوشش هنرها برای همراهی با تفکر انسان، مسأله‌ی وجود و پرسش‌های وجودی اهمیت بالایی یافت. در اینجا چند داستانتانک از جهانگیر هدایت را با توجه به این دو دسته بررسی می‌کنم و می‌کوشم تا جایی که ممکن است حق مطلب ادا شود. یکی از داستانتانک‌های این نویسنده‌ی پرتلاش «تصادف با یک درخت» نام دارد و در آن مردی را می‌بینیم که خیلی اتفاقی سرش با یکی از درخت‌های کنار خیابان برخورد می‌کند، او کمی آسیب می‌بیند اما با کمک عابران سوار تاکسی شده خود را به منزل می‌رساند، همه چیز تا اینجا روایتی معمولی دارد، اما روز بعد ماموری از طرف یک اداره با نام دایره تصادفات اشجاریه به در خانه‌اش آمده و برگه‌ی احضاریه‌ای آورده است که نشان می‌دهد مرد به جرم تصادف با درخت باید خیلی سریع خودش را به سازمان مربوطه تسلیم کند تا شکایتی که از سوی درخت بر علیه او جاری شده است رسیدگی شود. عنصر ریشخند جهانگیر هدایت اینجا پا به داستان می‌گذارد و بی‌درنگ محور معنایی داستان را به دست می‌گیرد. مرد در کمال شگفتی اطاعت می‌کند و وقتی وارد اداره می‌شود گویی رسماً رویداد غیرطبیعی را می‌پذیرد و پا به وضعیت تازه‌ای از دنیایش می‌گذارد، اما با وجود پذیرش مسأله همچنان تقلا می‌کند رهایی یابد، چراکه خیلی می‌کوشد دفاعیات منطقی و قابل درکی به بازجوی خود ارائه دهد. بازجوی او مردی جدی است و حکم می‌کند متهم سند ملکی گرو بگذارد تا بتواند در مدت زمان تحقیق ماموران دایره تصادفات اشجاریه درباره‌ی وضعیت درخت مربوطه و تعیین میزان خسارت وارده آزاد شود در خانه‌ی خود منتظر احضار بعدی بماند. مرد متهم با منزل تماس می‌گیرد و همسرش سند خانه را می‌آورد برای آزادی موقت او گرو می‌گذارد با بهت و سرگردانی به خانه باز می‌گردند، که البته

اما از سویی دیگر همین تغییر ناگهانی ریسک و شجاعت را نیز نشان می‌دهد، چراکه بسیاری باور دارند زندگی کوتاه و با کیفیت بهتر از زیستن طولانی در حقارت است، زیرا سوسک داستان جهانگیر شاید در میان جامعه‌ی بزرگ سوسک‌ها تنها سوسکی باشد که بوی خوش عطر را از نزدیک تجربه کرده و در حوض بزرگی از عطر مرده است. گویی نویسنده می‌خواهد بگوید برای کسب تجربه‌های بزرگ باید از کنجِ دنجِ امنِ خود بیرون رفت و خطر کرد. در این داستان نیز ریشخند محوریت دارد، هم برای دریافت منفی ریسک و هم مثبت آن. ریشخند به افرادی که ناگهانی و بدون دانش کافی وارد دنیای دیگران شده و تباه می‌گردند، برای نمونه فرض کنید دختر جوانی از قشر فقیر جامعه با یک مرد ثروتمند ازدواج کند و هیچ‌گاه نتواند خود را با آن خانواده‌ی اعیانی هماهنگ نماید، اینگونه او خوشبختی را تجربه نمی‌کند و حتی آرامش ابتدایی خودش را نیز از دست خواهد داد. از سویی دیگر این داستان می‌تواند بگوید انسان تا خطر نکند نخواهد توانست به دانش‌های بزرگ و تازه دست یابد. ریشخند به گروه بزرگ عامه‌ی جامعه که گویی حاضرند در حقارت بمانند اما امنیت کوچک بی کیفیت سوسکی‌شان آسیب نبیند. این افراد همیشه دنباله‌رو یعنی بنده بوده‌اند و با این نوع زندگی‌شان همیشه بنده و حقیر خواهند ماند. جهانگیر هدایت داستانتک دیگری نیز با نام «مداد سیاه کوچولوی من» دارد که باز هم ریشخند مهم‌ترین عنصر آن است، او در این داستان می‌کوشد به وجود اشیایی یک مداد احساس و درک ببخشد تا بتواند ابتدا نوعی وابستگی کوچک میان مداد و صاحبش ایجاد کند و این وابستگی را طوری پیش می‌برد که خواننده صورتی از علاقه و دوستی در آن‌ها ببیند، اما در آخر وقتی مداد رفته رفته کوچکتر می‌شود خیلی آسان وابستگی ایجاد شده را به ریشخند می‌گیرد، چنان

اجتماعی وارد می‌کند، او می‌خواهد بگوید مراقب ارزش‌گذاری‌ها باشیم! بنا بر این نگاه داستان را طوری خاتمه می‌دهد که متوجه می‌شویم مرد متهم شبانه درخت شاکی را با اربرقی قطع کرده و این خود مبارزه‌ای میان انسان‌های هوشیار و گروه بی‌شعور جامعه تصویر شده است. حال داستان دیگری از جهانگیر هدایت با نام «سوسکی که عطر دوست داشت» را بررسی می‌کنم. در این داستان کوتاه یک سوسک می‌بینیم که بصورت اتفاقی به شیشه‌ی عطر شخصی نزدیک می‌شود و به بوی آن دل می‌بندد. سوسک بارها به دور از دید صاحبان خانه برای بوییدن شیشه‌ی عطر می‌رود و از این کار خود لذت می‌برد، اما یک روز که صاحب عطر فراموش کرده در شیشه را ببندد سوسک از شیشه‌ی عطر بالا می‌رود در آن می‌فتد و می‌میرد. دلیل نزدیک شدن سوسک به دهانه‌ی شیشه این است که بوی دل‌انگیز بیشتری می‌دهد. به نظر می‌رسد جهانگیر هدایت در این داستان چند هدف را دنبال می‌کند، یکم اینکه تلاش دارد سوسک را نشانه‌ای برای تصویر کردن انسان‌های ضعیف قرار دهد که به دنیای انسان‌های قدرتمند یا ثروتمند پا می‌گذارند، آن‌ها حریصانه به دنبال بوی خوش یا تصاویر زیبا از کنجِ دنجِ امنِ خود بیرون آمده و وارد دنیای دیگران می‌شوند، دوم اینکه می‌خواهد بگوید این افراد ضعیف نمی‌توانند دنیای قدرتمندان را درک کنند چون سوسک چیزی از چگونگی زندگی صاحبان خانه و عطر نمی‌داند فقط بوی خوش عطر جذبش می‌کند، سومین هدف نویسنده این است که نشان دهد ناهماهنگی و ندانستن‌های این چنینی بسیاری اوقات به تباهی می‌انجامد، یعنی فرد زندگی ساده‌ی خودش را نیز می‌بازد. اگر این درک از داستان درست باشد می‌تواند نتیجه‌ی پندآموزی به همراه داشته باشد، اینکه تغییر ناگهانی و حساب‌نشده خطرناک است.

نقد و بررسی آثار داستانی جهانگیر هدایت

همانطور که در آغاز سخن گفتم، جهانگیر هدایت یک نویسنده‌ی رئالیست است که با ساده‌نویسی مستقیم خود، خواننده را بسیار به داستان نزدیک می‌کند. وجود شخصیت‌هایی مانند، سوسک، مداد و درخت در داستان‌های او نمی‌تواند این دریافت را ایجاد کند که جهانگیر از رئالیسم خارج می‌شود، داستان‌هایی که اینجا من بررسی کردم همه رئالیستی به حساب می‌آیند، چون منطق درک و تصور در آن‌ها رئالیستی است. این داستان‌ها تصورات رئالیستی شخصیت‌های انسانی هستند و زمان بیان نیز با منطق رئالیستی تصور انسان درک می‌شوند. جهانگیر هدایت یک رئالیست با بیان بسیار ساده است اما مفاهیم قابل توجهی را تصویر می‌کند. نوشته‌هایی که از جهانگیر هدایت اینجا بررسی کردم با تمام زیبایی‌های مفهومی و پراهمیت‌شان اما در بخش زبان و نگارش اشکالاتی دارند.

که شخص مداد کوچک را کنار می‌گذارد و از مداد تازه‌ای استفاده می‌کند، در پایان مداد سیاه کوچولو بصورتی معمولی و بی‌مسأله گم می‌شود هیچ مشکلی هم پیش نمی‌آید، یعنی در نبود مداد سیاه کوچولو دنیای شخص تغییری نمی‌کند. این داستانک به نوعی وابستگی‌های کوچک ما انسان‌ها با اشیاء و دارایی‌هایمان را نشان می‌دهد و آن‌ها را به ریشخند می‌گیرد. وابستگی‌های کوچک گاهی بصورت یک عادت رفتاری هم ایجاد می‌شوند و جهانگیر هدایت گویی می‌خواهد بگوید وابستگی‌های کوچک ما خنده‌دار و حتا بی‌ارزش هستند، چون وقتی آن‌ها را به هر دلیلی از دست می‌دهیم تغییر قابل توجهی در زندگی مان رخ نمی‌دهد. در آخر داستان کوتاه دیگری از جهانگیر هدایت را بررسی می‌کنم که «تلفن زن» نام دارد، در این داستان نیز مانند داستان «مداد سیاه کوچولوی من» موضوع اصلی وابستگی است اما نه میان انسان و اشیاء، بلکه دل‌بستگی میان دو انسان را تصویر می‌کند. نویسنده در این داستان کوتاه وابستگی میان دو شخص را به باد ریشخند می‌گیرد. شخص اصلی داستان خطاب به دوستش با بیانی عاجزانه خواهش می‌کند که به او تلفن زنند چون به دلیل وابستگی‌اش نمی‌تواند جواب ندهد. این داستان نشان می‌دهد رابطه‌ای میان دو نفر برقرار است و یکی از طرفین که شخصیت اصلی داستان نیز هست در این رابطه رضایت کافی ندارد یا به عبارتی رنج می‌برد، اما از سویی دیگر وابستگی عمیقی به دوستش پیدا کرده و نمی‌تواند او را بکلی کنار بگذارد؛ پس خواهش می‌کند که دیگر زنگ زنند تا او مجبور نباشد جواب بدهد. جهانگیر هدایت در این داستان بسیار کوتاه نیز تلاش دارد وابستگی‌های بی‌معنا و غیر منطقی میان افراد را به ریشخند بگیرد، او می‌خواهد بگوید بسیاری از انسان‌ها به وسیله‌ی یک وابستگی غیر واقعی زندگی واقعی‌شان تباه می‌گردد.